

پاسخ به مقاله اول رفیق (خ)

بیژن هیرمن‌پور

۱۲ آذر ۱۳۵۹ (۳ دسامبر ۱۹۸۰)



<https://bijan.hirmanpour.net>

مقدمه [توضیحی چفخا برای ج ۲]

جلد دوم کتاب «بر ما چه گذشت (تحلیلی بر انشعاب تحمیلی سال ۶۰)» مجموعه‌ای از بحثهای تئوریک درون سازمان تا قبل از انشعاب است که حول مصاحبه دور می‌زده است.

بخش اول چند نوشته است که در سال ۵۸ درباره ماهیت دولت و موضعی که مصاحبه در این باره گرفته بود بحث می‌شود و بخش دوم علاوه بر مقاله‌ای درباره «جبهه شمال»، شامل بحثهایی است که در سال ۵۹ درباره کلیت مصاحبه به وجود آمده بود. این دو مرحله بحث درباره مصاحبه و همچنین نقد دیدگاهها در رابطه با «جبهه شمال» در کتاب [بر ما چه گذشت؟] جلد اول، تشریح شده است. در بخش اول [جلد دوم]، ابتدا دو مقاله به نامهای «درباره مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی» و «اصلاحات و انتقاداتی به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی» از رفیق «د» که در جریان انشعاب به «آرخا» پیوست، آمده است.

مقاله سوم، به نام «در رابطه با جزوه رفیق (د)، انتقاد از مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی»، پاسخی به این دو مقاله می‌باشد که توسط یکی از رفقای «چفخا» نگاشته شده است. پس از آن مجدداً مقاله‌ای از رفیق (د) به نام پاسخ به «در رابطه با جزوه رفیق (د)، انتقاد از مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی» که پاسخی به نقد مقالاتش می‌باشد، درج شده است.

و پنجمین مقاله به نام «در مورد نقد رفیق (د) به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی» مقاله‌ای است از چریک فدایی خلق رفیق شهید بهزاد مسیحا که در پاسخ به نظرات رفیق (د) نگاشته است. در بخش دوم، اولین مقاله، مقاله‌ای است از رفیق (ج) از بنیانگذاران تشکیلات «آرخا» که درباره «جبهه شمال» نوشته شده است. در این مقاله نقطه‌نظر این رفیق درباره «جبهه شمال» و مبارزه مسلحانه در کردستان مطرح شده است، دیدگاهی که در جلد اول کتاب درباره آنها بحث شده است. بقیه مقالات مباحثاتی است که درباره کلیت «مصاحبه» است. ابتدا مقاله‌ای به نام «نقد دیدگاههای مصاحبه با رفیق ...» از رفیق (خ) که از بنیانگذاران تشکیلات «آرخا» شد، درج گردیده است. دو مقاله بعدی به نامهای «پاسخ به مقاله اول رفیق (خ)» و «نظری به نقد رفیق (خ) از مصاحبه» توسط رفیق «ر» از رفقای «چفخا» نوشته شده که پاسخی است به مقالات رفیق (خ).

پس از آن مقاله بعدی رفیق (خ)، به نام «نقد دیدگاههای مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی» درج گردیده است که در آن رفیق (خ) مواضع کاملاً روشنی بر علیه «مصاحبه» گرفته است.

مقاله آخری به نام «مبارزه ایدئولوژیک یا جنجال درون سازمان» توسط یکی از رفقای «چفخا» نوشته شده است. این مقاله کوشش کرد تا مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی را به عرصه‌ای درست که با پراتیک انقلابی رابطه تنگاتنگی دارد بکشد و ماهیت بحثهایی را که درباره «مواضع جزئیستی» مصاحبه انرژی سازمانی را تلف می‌نمودند، آشکار سازد. گر چه انشعاب غیراصولی این فرصت را از سازمان ما گرفت تا بحثها، آنگونه که مورد نظر ما بود، به مسیری صحیح هدایت شود، اما آنچه که در این دو سال گذشت، صحت نظرات مطرح شده در این مقاله را به خوبی نشان داد.

چاپ اسناد فوق به خواننده این امکان را می‌دهد که مباحث مطرح شده در جلد اول کتاب را به دقت مورد مطالعه و تعمق قرار دهد و بدین ترتیب درباره انشعابی که به طور غیراصولی بر سازمان ما تحمیل گشت، قضاوت نماید. در عین حال چاپ این اسناد جلوی طرح هر گونه بحث غیراصولی را نیز سد خواهد نمود و به ما امکان می‌دهد که به دور از هر گونه جنجال و هیاهو درباره صحت و سُقم این یا آن مسئله به مسائل اصلی بپردازیم. به امید آنکه تمامی این کوششها در جهت غنای هر چه بیشتر تجربیات جنبش کمونیستی ایران باشد.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
بهمن ماه ۱۳۶۲

تذکر:

چون در چاپ این اسناد می‌بایست هیچ تغییری داده نشود، در نتیجه شماره صفحه‌هایی که در مقالات آمده است منطبق با متن اصلی است. در نتیجه در چاپ این کتاب تطابق خود را از دست داده است. بنابراین از خواننده می‌خواهیم در مطالعه این مقالات به این امر توجه نماید.

مقدمه

این درست است که در تحلیل نهائی، منافع طبقاتی هر فرد است که او را در صف انقلاب یا ضدانقلاب (مستقیم یا غیرمستقیم) قرار می‌دهد، ولی اینهم واقعیتی است که افراد می‌توانند در پروسه‌ای با کسب ایدئولوژی انقلابی یا غیرانقلابی در این یا آن صف قرار بگیرند و گذشته از این یک فرد انقلابی ممکن است، در شرایط خاص، مبلغ ایدئولوژی غیرانقلابی شود یعنی اپورتونیسم را اشاعه دهد و پس از برخورد به خود، موضع خود را اصلاح نماید. عوامل مختلفی در کشاندن یک فرد انقلابی به دفاع از نظرات اپورتونیستی دخالت می‌کنند: بی‌تجربگی و خصوصیات خرده‌بورژوائی از جمله این عوامل هستند. تشخیص طلبی، میل به فراکسیون بازی و خصالی از این قبیل ممکن است برای مدتی انقلابی‌ترین افراد را نیز به خود آلوده کند. بنابراین آنچه در مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان الزام‌آور است، توجه کامل به این مسئله است. باید در درون یک تشکیلات کمونیستی کوشش شود مبارزه ایدئولوژیک در فضای سالم و بدون جنجال و عصبانیت جریان یابد و آنطور که رفیق مائو می‌گوید، مبارزه ایدئولوژیک درونی باید بر مبنای اقناع باشد. مائو به این اصل تا آن حد معتقد است که می‌گوید: «حزب باید از یکسو مبارزه‌ای جدی علیه نظرات نادرست انجام دهد و از سوی دیگر به رفقای که مرتکب اشتباه شده‌اند امکان دهد تا به اشتباهات خود پی‌برند، ولی چنانچه افرادی که مرتکب اشتباه شده‌اند روی اشتباه خود بایستند و آنرا عمیق‌تر کنند، آنگاه ممکن است این تضاد به آنتاگونیسم بدل شود» (چهار رساله فلسفی - درباره تضاد). ملاحظه می‌شود

آن فضا و روحی که در این جملات ماثو وجود دارد، روح اقناع و فضای امکان دادن به فرد برای تصحیح اشتباهات خود است.

به نظر من شیوه‌ای که رفیق «خ» در مقاله خود به کار می‌برد، مغایر با مطالب فوق است. او به راحتی حرمت یک اثر تشکیلاتی را که حداقل مُهر انتشارات چریکهای فدائی خلق [بر آن] خورده است، می‌شکند و اثری که در شرایط بعد از قیام راهنمای عمل ما شمرده می‌شود و خط حرکت سازمان ما با آن شروع شده بود را با جملاتی از قبیل «مصاحبه، روح بیژن جزنی را زنده کرده است»، «این تکرار دوباره کاری است که بیژن تحت نام مسعود انجام داد» و غیره مردود می‌شمارد و حتی کوشش می‌کند بعد از اظهار مطالبش چنین نتیجه سنگینی را القاء نماید.

رفقا باید توجه داشته باشند، صحبت ما در حوزه تجرید نیست که گفته شود: به هر حال این نظر رفیق «خ» است. بی‌شک ارائه نظر در چارچوب تشکیلاتی، تعینات و محظورات انقلابی خاصی را می‌طلبد که با ارائه آن در محیطی خارج از این چارچوب بسیار متفاوت است. بنابراین مطلب این نیست که رفیق چیزی را که معتقد است ننویسد، بلکه صحبت بر سر چگونه نوشتن است، صحبت بر سر نقد سازنده است، نقدی که در عین افشای انحراف، در عین برخورد قاطع و صریح، رفقا را به برخوردهای فعال و خلاق در جهت پیش‌برد مشی انقلابی و نظرات انقلابی حاکم بر سازمان رهنمون شود، ولی آنهمه تأکید روی چند جمله از طرف رفیق «خ» و نتیجه‌گیری از آن که روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده، چه چیزی جز احساس خلأ در سازمان می‌توانست به وجود آورد؟

روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده می‌شود، نتیجه منطقی آن چیزی نمی‌تواند باشد جز آنکه مصاحبه را از سری انتشارات خود حذف کنیم! بسیار خوب، ولی به شرطی که ادعا نداشته باشیم خطوط اساسی مشی ما در شرایط جدید و وظایف انقلابی ما در این مرحله همانهایی است که در مصاحبه تعیین شده، به شرطی که چیزی از مصاحبه باقی نگذاریم و نگوئیم دو شعار از آن اخذ کردنی است.

ولی رفیق «خ» با اتهام زنده شدن روح بیژن جزنی در مصاحبه، چه به جای آن می‌گذارد؟ به جای آن خطوط اساسی که در مصاحبه ترسیم شده؟! هیچ چیز نمی‌گذارد.

آنچه را که من انتقاد غیرسازنده می‌نامم و بحثی که بر سر «چگونه نوشتن» می‌کنم، در حقیقت با توجه به مطالب فوق است. آیا رفیق «خ» موضع‌گیری و خطوط اساسی‌ای را که مصاحبه ترسیم می‌کند، انقلابی می‌داند و قبول دارد؟ با کمال تعجب باید گفت بلی. او با لحنی که نمی‌توان آنرا لحن تحقیرآمیز تلقی نکرد^۱ می‌گوید: «از مصاحبه چه می‌ماند؟ به عقیده من آنچه که در خور اخذ کردن است، دو شعار «پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها و پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح کارگری است».

^۱ وقتی رفیق در مقابل آن همه اتهاماتی که به مصاحبه وارد می‌آورد می‌نویسد «از مصاحبه چه می‌ماند و.....»، اصولاً باید از نظر وی یکی دو چیز پیش‌پاافتاده [باقی] مانده باشد و بالتجربه دو شعار «پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها» و «پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح کارگری» هم چیز مهمی نیستند. بهتر است در اینجا این تذکر را هم بدهم که رفیق «خ» فراموش کرده است که ما با تمام نواقص و اشتباهاتمان، تنها بازماندگان چریکهای فدائی خلق شهید بودیم که با طرح و الهام از این یکی دو شعار «پیش‌پاافتاده» و دیدگاهی که پشت آنهاست توانسته‌ایم نام و اندیشه رفقای شهیدمان را زنده نگهداریم و نسبت به آنچه که انقلابی است تعصب یک چریک فدائی خلق را داشته باشیم. می‌توانیم سازمان را در ابعادی وسیعتر و با محتوایی پُربارتر احیاء کنیم و در خدمت خلق قرارش دهیم.

مصاحبه چه می‌ماند؟ فقط موضع‌گیری انقلابی و خطّ اساسی انقلابی آن. با اینحال روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده و چریکهای فدائی خلق غافلند که اندیشه‌های منحط بیژن بار دیگر تحت نام رفیق مسعود ارائه می‌شود؟!

آیا موضع رفیق «خ» در مورد نوشته‌های بیژن جزنی هم این‌چنین است؟ اگر جواب منفی است، آیا برخورد رفیق نسبت به مصاحبه غیرمسئولانه نیست که موضع‌گیری مصاحبه را انقلابی می‌داند، ولی با تأکیدات فراوان (بهتر است بگوئیم با جنجال) مصاحبه را تجسم روح بیژن می‌خواند؟ آیا مقاله رفیق «خ» کوهی نیست که موش می‌زاید؟

این بی‌حرمتی نسبت به یک اثر سازمانی، آنهم اثری با آن مشخصات که شرحش رفت، بدون آنکه خود رفیق «خ» بداند و بخواهد، جز در جهت بی‌ارزش خواندن، و بالاتر از آن در جهت نفی مسائل اساسی مطروحه در مصاحبه، نمی‌تواند قرار بگیرد؟

چگونه می‌توان سیر واقعیت‌های جامعه را گواهی بر درستی خطوط اساسی مصاحبه گرفت و آنرا - مصاحبه را - بر سر اپورتونیستها کوبید که دیدید که ما درست می‌گفتیم (کاری که انجام می‌دهیم و کاملاً در آن محقّ هستیم)، درحالی‌که این تفکّر القاء می‌شود که مصاحبه روح بیژن جزنی را زنده کرده است؟ کدامیک را باید قبول کرد و کدامیک در جهت پیشبرد مشی و نظرات انقلابی حاکم بر سازمان ماست؟ اشتباه نشود، صحبت بر سر آن نیست که هیچ انتقادی نمی‌توان و نباید به این یا آن جمله مصاحبه کرد، صحبت بر سر درستی یا نادرستی جهت‌گیری و موضع سیاسی - ایدئولوژیک مصاحبه است. (رفیق «خ» می‌گوید این یا آن جمله مصاحبه بی‌نیستی است، بلکه می‌گوید بطور کلی مصاحبه روح بیژن را زنده کرده است). همچنین رفقا باید بدانند پاس داشتن حرمت یک اثر تشکیلاتی از نظر اخلاقی مطرح نیست. کلمه «حرمت»، درس اخلاق را در ذهن رفقا زنده نکند، بلکه مسئله را از دیدگاهی بنگرند که رفیق مائو می‌آموزد، به تعینات تشکیلاتی و به مسئولیتهائی که از این نظر بر دوش هر رفیق انقلابی است فکر بکنند، هستی ما در هستی تشکیلات ماست، باید آنرا از نادرستی‌ها پیراست، ولی فقط از نادرستی‌ها، نه اینکه نادرستی‌های اعتقادی خود را آنقدر بزرگ جلوه داد که درستیها را نیز با خود ببرد یا کمرنگ بنماید. امیدوارم با برخورد فعال و مسئولانه همه رفقا بتوانیم با روشی کاملاً درست و روشن بحث‌هایمان را پیش ببریم.

رفیق «خ» معتقد است تبیین مصاحبه از ضرورت مبارزه مسلحانه یک تبیین نادرست است و برای اثبات سخن خود این جمله از مصاحبه را نقل می‌کند:

«س- ببخشید، ممکن است پیش از ادامه، خطوط اساسی تئوری مبارزه مسلحانه را که این روزها خیلی از آن صحبت می‌شود تشریح کنید؟

ج - با کمال میل، و اساساً این را برای ادامه صحبت لازم می‌دانم. تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصاً پس از «انقلاب سفید»، بورژوازی وابسته

(کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد ما مسلط شده قرار دارد و توضیح می‌دهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد و دهها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته، از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساساً تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی می‌توان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر، بدون تکیه به قهر می‌توان سازمان سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود، غیرممکن است. و برای این مطالب چه دلایلی بارزتر از خود واقعیت است. بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی - نظامی به وجود می‌آید که لازمه تحقق آن است.»

و نتیجه می‌گیرد که از نظر مصاحبه ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در دیکتاتوری وحشیانه حکومت نهفته است. و بدون آنکه حتی نقل‌قولی از بیژن جزنی که گویا همان ایده مصاحبه را مطرح می‌کند، ذکر کند، حکمی قاطع و «بی‌چون و چر» صادر می‌کند که روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده و.... بسیار خوب، از قدیم گفته‌اند مارگزیده از ریسمن سیاه و سفید می‌ترسد. ولی برای مارکسیستها بهیچوجه جایز نیست به تبع یک فرد عامی رفتار کنند. اگر بیژن جزنی مدام از دیکتاتوری اسم می‌برد، روی آن تکیه می‌کند، نابودی دیکتاتوری را پیش شرط رسیدن به آستانه انقلاب و مبارزه ضدامپریالیستی می‌پندارد، دلیل نمی‌شود هر جا به کلمه دیکتاتوری یا استبداد برخوردیم، به یاد بیژن جزنی بیافتیم و آنرا رد کنیم. آخر دیکتاتوری واقعیتی است و ما هم حق داریم و باید با تفسیر و برداشت خودمان به آن توجه نمائیم. بنابراین بیایید ابتدا بیژن جزنی را کنار بگذاریم و فقط به آنچه در مصاحبه آمده است فکر کنیم: بورژوازی وابسته کاملاً بر اقتصاد ما غالب است و در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد... است.

آیا این جملات درست است؟ آیا این واقعیتی است که استبداد و دیکتاتوری،* آن شکل حکومتی* است که ذاتی حاکمیت امپریالیستی می‌باشد؟ در مصاحبه گفته شده استبداد.... فقط یک شکل است که در قالب محتوایی به اسم حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم (در ایران) خود را نشان می‌دهد. در اینجا به صراحت و وضوح کامل بیان می‌شود که دیکتاتوری لازمه حاکمیت امپریالیستی است و از آن منفک نیست.

به اعتقاد من رد این حکم و جدا کردن دیکتاتوری از حاکمیت امپریالیستی یعنی تعین خاص قائل شدن به دیکتاتوری همان ایده حزب توده است که بیژن جزنی به روشنی مطرح می‌کند. ولی قبل از ذکر جملات جزنی، لازمست بگویم که رفیق «خ» با تمام اظهار نفرتی که از تزه‌ای جزنی می‌کند، در مقاله «نقدی بر مصاحبه» حداقل در این قسمت از این ایده‌ها تبعیت می‌کند. خواهیم دید چگونه، ولی ببینیم جزنی در این مورد چه می‌گوید: «به نظر من جنبش حاضر که مرحله‌ای است از جنبش رهاییبخش خلق، با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص می‌شود»، «در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای نمی‌تواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد..... درحالیکه تکامل اجتماعی در

جامعه ما به مرحله‌ای رسیده است که برای انقلاب دموکراتیک توده‌ای می‌بایست تدارک ببینیم، معذالک تا رسیدن به انقلاب فاصله داریم. تدارک انقلاب، بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی از راه مبارزه دموکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است» و «در اینجا مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری شاه، مبارزه‌ای رهاییبخش است و ماهیت دموکراتیک دارد، ولی دربرگیرنده تمام عناصر تضاد خلق با ضد خلق (امپریالیستها و همه مرتجعین داخلی متحد آنها) نیست» (البته اگر فرصت می‌بود، جملات آشکارتر از اینها می‌شد از آثار جزئی نقل کرد). بطور کلی جزئی می‌گوید تضاد عمده ما اکنون دیکتاتوری شاه است (دیکتاتوری‌ای که قائم به ذات است) و ابتدا باید این دیکتاتوری را از بین برد تا نوبت مبارزه با ضد خلق، یعنی «امپریالیستها و همه مرتجعین داخلی متحد آنها» فرا رسد، یعنی نابودی دیکتاتوری پیش شرط نابودی سلطه امپریالیستی است.

بنظر من مقایسه دو مطلب مصاحبه و نوشته جزئی خود گویاست که تفاوت از کجا تا به کجاست. حداقل این مطلب آشکار است که چگونه اولی، دیکتاتوری را شکل حکومتی حاکمیت امپریالیستی می‌داند و نابودی این شکل را بدون نابودی محتوای آن، یعنی حاکمیت امپریالیستی، غیرممکن می‌داند و دومی به وضوح می‌گوید که دیکتاتوری دارای تعین خاصی است و از حاکمیت امپریالیستی جداست (ابتدا باید دیکتاتوری را از بین برد، بعد امپریالیسم را). ولی باید مطلب را ادامه داد.

همه رفقا می‌دانند که رفیق مسعود در تبیین ضرورت مبارزه مسلحانه، مسئله علت عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی را در ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. چرا؟ چه نتیجه‌ای رفیق از این بررسی می‌گیرد؟ او دو شرایط روسیه و ایران را از این لحاظ مقایسه می‌کند و در مورد شرایط روسیه می‌گوید که جنبشهای وسیع خودبخودی در آنجا وجود داشت، محافل کارگری در رابطه با این جنبشها پا گرفتند، محافل روشنفکری امکان یافتند با محافل کارگری که با توده‌های نسبتاً وسیع در ارتباط بودند، رابطه برقرار کنند، در مبارزات کارگران شرکت کنند و آگاهی سوسیالیستی را به درون طبقه ببرند و... و «بر زمینه همین جنبشهای خودبخودی و در ارتباط با آگاهی سوسیالیستی و رهبری آگاهانه‌ای که از طریق محافل روشنفکری انقلابی و بعد حزب طبقه کارگر تأمین می‌شود، شرایط عینی انقلاب به تدریج پا گرفته و رشد می‌کند و بر همین زمینه و در همین اشکال سازمانی است که پیشرو انقلابی با توده‌های کارگر ارتباط برقرار می‌کند و سازمان انقلابیون که با توده رابطه مستقیم و فعال دارد، تشکیل می‌شود.» (م.م.هم.ا. هم ت. [مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک]). بطور کلی رفیق مسعود اولاً و اساساً به شرایط روسیه توجه دارد، شرایطی که امکان می‌دهد جنبشهای خودبخودی در آن جریان داشته باشد و ثانیاً مسیر انقلاب روسیه را مورد توجه قرار می‌دهد و ارتباط آنرا با جنبشهای خودبخودی نشان می‌دهد. او می‌گوید پیشرو انقلابی در روسیه در اثر یک رشته مبارزات اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک به وجود آمد و دیدگاه خود را نسبت به شکل‌گیری پیشرو انقلابی هم بیان می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه با نقب زدن به قدرت تاریخی توده‌ها و به میدان کشیدن توده‌ها پیشرو انقلابی به وجود می‌آید. بنابراین رفیق مسعود با بررسی علت عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی در ایران، از طرفی تفاوت شرایط ایران با روسیه را نشان می‌دهد و از طرف دیگر نتیجه می‌گیرد که مسیر انقلاب ایران متفاوت از مسیر انقلاب روسیه است. مسئله مورد بحث در اینجا خط مشی انقلابی است، نشان دادن راه است، اینکه برای روشن کردن خط مشی و راه انقلابی برای شرایط خاص، چه معیارهایی باید مورد نظر قرار گیرد. من خود چیزی نمی‌گویم، کتاب رفیق

مسعود گویاست. او از شرایط روسیه صحبت می‌کند و به طور زنده نشان می‌دهد در این شرایط با چه شیوه‌های مبارزاتی و چه اشکال سازمانی مبارزات توده‌ها رشد و گسترش یافتند و پیشرو انقلابی چگونه در ارتباطی دیالکتیکی با این مبارزات شکل گرفت.

حال به شرایط ایران برگردیم. رفیق می‌گوید در اینجا از جنبشهای وسیع خودبخودی خبری نیست و ثابت می‌کند که عدم وجود جنبشهای خودبخودی و شرایط سخت پلیسی با یکدیگر ارتباط ناگسستنی دارند و صریحاً اظهار می‌دارد: «باید گفت عدم وجود جنبشهای خودبخودی ناشی از سرکوب مداوم پلیس و بی‌عملی پیشرو است.» (رجوع شود به صفحه ۷۵ کتاب رفیق مسعود، قطع جیبی). تمام مسائلی که رفیق مسعود در این رابطه ذکر می‌کند به آن منتج می‌شود که در شرایط حاکمیت امپریالیستی که شکل حکومتی یعنی دیکتاتوری از آن منفک نیست، نمی‌توان شاهد گسترش مبارزات خودبخودی توده‌ها باشد [بود]، «بدون آنکه نقش خود پیشاهنگ در به وجود آوردن چنین جنبشهایی در نظر گرفته شود.»

پس در اینجا نمی‌توان همچون شرایط روسیه خودبه‌خود شاهد گسترش مبارزات خودبخودی شد، یعنی خود شرایط چنین گسترشی را ایجاب نمی‌کند و بالنتیجه وجود سازمان انقلابی وسیع را به وجود جنبشهای وسیع تعلیق کردن، تعلیق به محال است. بنابراین پیشرو انقلابی باید چنان نقشی بازی کند و چنان خدشهای به آن «سد عظیم» وارد آورد تا قادر شود آن جنبشها را در سطحی وسیع به جریان بیاورد.

در حقیقت رفیق مسعود با یک شیوه مارکسیستی از حال به گذشته برمی‌گردد و دوباره برای حرکت و تعیین راه، شرایط حال را در نظر می‌گیرد. از حال به گذشته برمی‌گردد، یعنی عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی، عدم پذیرش آگاهی سیاسی از طرف توده‌ها، عدم مقبولیت روشنفکران انقلابی در میان توده‌ها، عدم اعتقاد به مبارزه از طرف توده‌ها، روی آوردن آنها به مبتذل‌ترین فرهنگ (فرهنگ امپریالیستی) را می‌بیند و علت آنرا در گذشته بررسی می‌کند. شکست مبارزات توده‌ها، خیانت رهبران، فقدان یک پیشرو انقلابی و جاری نبودن مسائل سیاسی در جامعه و در این خلأ و در شرایط خفقان که هرگونه مبارزات در نطفه خفه می‌شود، روی‌آوری توده‌ها به سوی فرهنگ امپریالیستی و مؤثر واقع شدن تبلیغات جهنمی رژیم متکی به سرنیزه و... همه را علتهایی می‌بیند که باید در دو حوزه مورد توجه قرار بگیرند: سرکوب و خفقان ناشی از دیکتاتوری حاکمیت امپریالیستی و بی‌عملی پیشرو. وقتی درد شناخته شود، کشف درمان آنقدرها مشکل نیست. درد آن است که در نتیجه بی‌عملی پیشرو و اثرات ناشی از آن، دیکتاتوری مانع از گسترش مبارزات توده‌ها می‌گردد و مسلماً تبلیغات جهنمی او در چنین شرایطی مؤثر واقع می‌شود، ولی این دیکتاتوری را نمی‌توان نابود کرد، مگر آنکه حاکمیت امپریالیستی را از بین برد، مگر آنکه نفوذ امپریالیسم را از ایران قطع کرد. پس پیشرو انقلابی باید خطر کند، باید وارد میدان شود و معادله را به نفع خلق بر هم زند. خود رفیق می‌گوید: «در شرایطی که قدرت سرکوب‌کننده رژیم عده‌ای از روشنفکران 'انقلابی' را واداشته که... درک نکنند که درست همین قدرت سرکوب‌کننده ارتش ضدخلقی عمده ترین عامل بقای سلطه امپریالیستی است، توده چگونه می‌تواند به قدرت تاریخی خود واقف شود... چگونه می‌توان آن مبارزه‌ای را که در تاریخ جریان دارد، مبارزه‌ای که ضرورتهای تاریخی پیروزی آنرا تضمین کرده‌اند... عملاً به توده نشان داد.» (تاکیدها از من است). تمام این سخنان بیانگر آن هستند که مسئله بر سر تعیین راه است. وقتی مشخص شد در اینجا حاکمیت امپریالیستی برقرار است و امکان گسترش به مبارزات توده‌ها و در نتیجه امکان شکل‌گیری پیشاهنگ را به شکلی که مثلاً در روسیه مطرح است نمی‌دهد، پس باید دید مسیر

و راه ما کدام است. آنچه در اینجا مورد بحث است، این است که چگونه می‌توان مبارزه ضدامپریالیستی را عملاً به توده‌ها نشان داد، چگونه می‌توان آن جریانی را بنا نهاد که در مسیر آن توده، بر خود، بر منافع واقعی خود، بر قدرت سهمگین و شکست‌ناپذیر خود واقف شود و به جریان مبارزه کشانده شود... و در عین حال گفته می‌شود: تنها راه، عمل مسلحانه است. «در جریان این عمل است که آن انرژی تاریخی توده‌ها که در پشت این سدّ عظیم قدرت سرکوب کننده انباشته شده، اما ساکت و ساکن است، بتدریج جریان یافته و در همین جریان است که توده بتدریج و در بطن مبارزه مسلحانه طولانی، بر خود، بر نقش تاریخی و بر قدرت شکست‌ناپذیر خود آگاهی پیدا می‌کند.» (ص ۸۰).

شاید به نظر رفقا توضیح مسائل فوق غیرضروری به نظر برسد. به اعتقاد خودم نیز چنین بود، منتهی، اگر درست همین مطالب از قلم رفیق «خ» نمی‌افتاد و اگر در نوشته رفیق با تبیینی کاملاً جدید و غیرعلمی و حتی غیرمنطقی از ضرورت مبارزه مسلحانه مواجه نمی‌بودیم. به هر حال ابتدا ارتباط مطالب فوق را با مطلب «مصاحبه» روشن می‌کنم تا مقاله رفیق «خ» را در این رابطه بررسی کنیم.

اگر سخنان فوق درست باشد، آنها را اینگونه می‌توان جمع‌بندی کرد: در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد و دهها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته، از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه نظامی انجام شود. آری حاکمیت امپریالیستی با شکل حکومتی دیکتاتوری چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که امکان گسترش به مبارزات آنها نمی‌دهد و نمی‌توان شاهد پیدایش محافل کارگری بود. بالنتیجه نمی‌توان در میان کارگران به آن شکل که در روسیه بود، کار کرد. در آنجا مبارزه صرفاً سیاسی در رابطه با محافل کارگری بسط می‌یافت و زمینه رشد محافل روشنفکری وجود داشت، ولی در اینجا هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند رشد یافته و از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا در اینجا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی انجام شود. در اینجا پیشرو تنها با توسل به حادثین شکل عمل انقلابی، یعنی عمل مسلحانه و خدشه‌دارکردن آن سدّ عظیم می‌تواند مبارزه‌ای را که در تاریخ جریان دارد به توده‌ها بنمایاند.

اگر رفقا به یاد داشته باشند، جریان منحنی «کار» به دلیل دید غیرمارکسیستی و انحرافیش نتوانسته بود ارتباط دیالکتیکی تنگ شدن اوضاع بر توده‌ها و عدم امکان رشد پیشرو در شرایط ایران را در مبارزه صرفاً سیاسی دریابد و با دلائل مضحک و مسخره این جمله را به باد انتقاد گرفت، ولی رفیق «خ» در این رابطه سکوت می‌کند و بدون اینکه کمترین کوششی در تشریح این جملات بکند و نشان دهد برداشتش بطور مشروح از این جملات چیست، حکم صادر می‌کند که روح بیژن جزنی در مصاحبه حلول کرده، حکمی که بر هیچ معیاری استوار نیست. (ظاهراً معیار، کتاب رفیق مسعود است، ولی حتی در رابطه با این حکم، مطلب مصاحبه با کتاب رفیق مسعود مقایسه نمی‌شود، بلکه با برداشتهای خود رفیق از ضرورت مبارزه مسلحانه مورد سنجش قرار می‌گیرد).

ولی این معیارها از نظر رفیق «خ» کدامند؟ یا به عبارت دیگر «بصورت طرح‌گونه، عوامل مختلفی را که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند» چگونه می‌توان بیان داشت.

به نظر رفیق «خ»: ۱. وضعیت اقتصادی جامعه ۲. وضعیت سیاسی جامعه ۳. وضعیت مبارزه

ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع مبارزاتی توده‌ها - حالات روانی - خصلت رابطه توده‌ها با پیشاهنگ و موقعیت دشمن) ۴. وضع پیشاهنگ - شیوه نهائی حل تضاد خلق و امپریالیسم.

یعنی ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در این ۵ عامل نهفته است، چگونه؟ رفیق «خ» می‌گوید «وقتی ما در تحلیل ساخت اقتصادی جامعه به این نتیجه می‌رسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم می‌کنیم، آنوقت طولانی بودن جنگ را نتیجه می‌گیریم.» ظاهراً رفیق مسئله را آنقدر بدیهی و پیش‌پاافتاده می‌داند که لزومی به تشریح موضوع نمی‌بیند، ولی اتفاقاً مسئله این است که چرا جنگ طولانی؟ این خود، حکم است و تازه جنگ طولانی با چه دیدگاهی؟ خود رفیق مسعود در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران لازم می‌بیند که انقلاب چین و ویتنام را مورد بررسی قرار دهد. او ابتدا نتیجه می‌گیرد که «تنها راه، عمل مسلحانه است» و برای توضیح هر چه عمیق‌تر این ضرورت، چگونگی جنگ طولانی را در چین و ویتنام بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که در آنجا نیز تنها راه، عمل مسلحانه بود، منتها شرایط خاصی اولاً به انقلابیون چین و ویتنام اجازه داد حزب تشکیل بدهند و خود این احزاب در شرایط خاصی توانستند جنگ انقلابی را از همان آغاز به مقیاس وسیعی و فی‌المثل با یک ارتش آغاز کنند. بنابراین ضرورت جنگ طولانی باید در شرایط مشخص ایران تشریح شود و اگر این امر ضروری باشد، آنوقت باید موضوع را به شکلی توضیح داد، که رفیق مسعود توضیح می‌دهد (چون معیار ما کتاب رفیق مسعود است). ولی تازه اگر روی این موضوع زیاد پافشاری نکنیم و تصور کنیم که اعتقاد به جنگ طولانی در شرایط جامعه تحت سلطه در حرف همان اعتقاد به مبارزه مسلحانه در عمل است،^۲ این مسئله باقی می‌ماند که مبارزه مسلحانه در شرایط ایران بعنوان تاکتیک چرا؟

ضرورت مشی مسلحانه اساساً در چه نهفته است. رفیق «خ» در اینجا نیز صورت قضیه را حل آن به حساب می‌آورد و می‌گوید طولانی بودن جنگ جزء عواملی است که به ما اجازه می‌دهد تا مبارزه مسلحانه را در آن شرایط، نه فقط بعنوان یک تاکتیک، بلکه بعنوان استراتژی هم تعیین کنیم. مگر سؤال این نیست که ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در چه نهفته است، مگر نباید ثابت کرد که مبارزه مسلحانه تاکتیک هم هست؟! بالاخره معلوم نیست رفیق «خ» به چه چیز جواب می‌دهد. در مصاحبه که صحبت بر سر خط مشی مسلحانه است و اگر صحبت بر سر این است که چرا مبارزه مسلحانه هم استراتژی و [هم] تاکتیک است، چرا رفیق به این مسئله جواب نمی‌دهد؟ ولی بگذارید با همین منطقی که رفیق در پیش گرفته مطلب مصاحبه را مورد توجه قرار بدهیم.

او می‌گوید وضعیت اقتصادی و سیاسی جامعه از عواملی است که در تعیین خط مشی مسلحانه نقش داشتند و معتقد است که مصاحبه آنرا به حساب نمی‌آورد، ولی خود در تشریح این وضعیت چیزی بیشتر

^۲ اپورتونیست‌ها (در گذشته) در حرف می‌گفتند چون جامعه ما مثل جامعه چین تحت سلطه است، نابودی امپریالیسم (مثل چین و ویتنام) در پروسه جنگ توده‌ای طولانی امکان‌پذیر است. ظاهراً ما و آنها استراتژی همسان داشتیم، ولی واقعیت اینطور نبود. چرا که آنها با الگوبرداری از انقلاب چین، با خط مشی صرفاً سیاسی می‌خواستند ابتدا حزب درست کنند، یعنی در عمل به آنچه که ادعا می‌کردند، عمل نمی‌نمودند. در واقعیت مشخص ایران، اعتقاد به جنگ مسلحانه طولانی با خط مشی مسلحانه مشخص می‌شود. بنابراین بدون توضیح این مطلب (ضرورت خط مشی مسلحانه در ایران) و با توجه به تجارب انقلاب چین و ویتنام که ابتدا به کار سیاسی - تشکیلاتی پرداختند، نمی‌توان با ذکر اعتقاد به جنگ طولانی، الزاماً اعتقاد به مشی مسلحانه را توضیح داد یا حداقل آنرا در شرایط ایران توضیح داد.

از آنچه در مصاحبه آمده است، نمی‌گوید: «وقتی در تعیین ساخت اقتصادی به این نتیجه می‌رسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم می‌کنیم.....». اگر این یعنی در نظر گرفتن وضعیت اقتصادی و سیاسی جامعه، در مصاحبه نیز آمده است: تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما، مخصوصاً پس از «انقلاب سفید»، بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد ما مسلط شده، قرار دارد و توضیح می‌دهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم....

پس خط مشی مسلحانه در مصاحبه هم جز با در نظر گرفتن دو عامل «وضعیت اقتصادی جامعه» و «وضعیت سیاسی جامعه» تعیین نشده است، ولی یک فرق مهم در همین مورد بین مطلب مصاحبه و نوشته رفیق «خ» وجود دارد و آن اینکه رفیق «خ» به این گفته که در تعیین خط مشی مسلحانه وضعیت اقتصادی [و سیاسی] جامعه دخالت دارند، قانع است و توضیح نمی‌دهد که چگونه دخالت دارند، ولی در مصاحبه مشخصاً این توضیح داده می‌شود. وقتی رفیق «خ» می‌نویسد: «طولانی بودن جنگ عواملی بود که به ما اجازه داد مبارزه مسلحانه را در آن شرایط، نه فقط بعنوان یک تاکتیک، بلکه بعنوان استراتژی هم تعیین کنیم». معلوم می‌شود که از دیدگاه رفیق ابتدا تاکتیک تعیین می‌شود و سپس استراتژی. این اگر یک اشتباه قابل اغماض نباشد و بیانگر دید رفیق تلقی شود، باید از آن نتیجه گرفت که گویا تئوری مبارزه مسلحانه ابتدا تاکتیک را تعیین کرده و گویا مبارزه مسلحانه می‌توانست بی ارتباط با استراتژی و جدا از آن مورد نظر باشد. دیدگاه رفیق روشن می‌کند که این دو جدائی‌پذیر هم هستند، در حالیکه رفیق مسعود مغایر با آن سخن می‌گوید. او اتفاقاً می‌کوشد جدائی‌ناپذیری این دو را نشان دهد و الاً مبارزه مسلحانه، ابتدا بعنوان تاکتیک، همان «تبلیغ مسلحانه» بیژن جزنی است (در ردّ این نظر مطالب روشنی در کتاب رفیق مسعود، بخصوص در مقدمه آن، وجود دارد). ولی مطالب بعدی که رفیق «خ» می‌گوید، اساساً با بینش و معیارهای رفیق مسعود در تعیین خط مشی مسلحانه بیگانه است. مثلاً رفیق «خ» مسئله اساسی و کلی شیوه نهائی حل تضاد بین خلق و امپریالیسم را یکی از پنج عاملی می‌داند که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت دارند، درحالیکه همین یک مورد کافی است که توضیح و تشریح شود تا ضرورت مبارزه مسلحانه روشن گردد.

سومین و چهارمین عاملی که از نظر رفیق «خ» در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت دارند (داشتند)، وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع مبارزاتی توده‌ها - حالات روانی - خصلت رابطه توده‌ها با پیشاهنگ، وضع و موقعیت دشمن) و وضع پیشاهنگ است. در تشریح این مسائل رفیق نتیجه می‌گیرد که عوامل فوق هم در انتخاب مبارزه مسلحانه بعنوان هم استراتژی و هم تاکتیک دخالت داشت (دارد) و هم در انتخاب مبارزه مسلحانه بعنوان شکل اصلی مبارزه نقش می‌نمود - (رجوع شود به صفحه ۳ نشریه تئوریک ۱) - البته همانطور که قبلاً گفته شد، کاملاً مشخص نیست چرا رفیق در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه بعنوان خط مشی که مورد نظر مصاحبه است، از استراتژی و تاکتیک و در اینجا از شکل اصلی مبارزه اسم می‌برد. آیا به نظر رفیق این هر سه یک مفهوم است؟ پس چرا همان عبارت مصاحبه را به کار نمی‌برد؟ اگر اینها با یکدیگر تفاوت دارند، چرا به مسئله مورد نظر مصاحبه نمی‌پردازد؟ آیا به این ترتیب مسئله مخدوش نمی‌شود؟ - ولی اصل مطلب. در اینجا نیز رفیق مسئله را بدیهی‌تر از آن دانسته است که آنرا توضیح دهد و مثل مورد قبل، صورت قضیه را با حل آن یکی گرفته. ولی لازمست به جای خود

رفیق «خ» این مطلب را بشکافیم تا ببینیم در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه بعنوان خط مشی، نقش هر یک از عوامل فوق چیست. اولاً رفقا باید توجه داشته باشند که رفیق «خ» بر خلاف مصاحبه که ضرورت مبارزه مسلحانه را از گذشته شروع کرده و به حال تعمیم می‌دهد، همواره از گذشته صحبت می‌کند. او می‌گوید عوامل مختلفی که در تعیین خط مشی مسلحانه «دخالت داشتند»، «می‌نمودند»، «در آن شرایط» و... آیا اکنون عوامل دیگری دخالت دارند و می‌توان گفت فردا ممکن است عوامل دیگری بوجود آیند که اصولاً ضرورت مبارزه مسلحانه را نفی کنند؟ شاید رفقا در اینجا بی‌حوصلگی بکنند و بگویند که بصورت ملانقطی مسئله را بررسی می‌کنم، ولی رفقا این تقصیر من نیست، بلکه خود رفیق «خ» برای اثبات حلول روح بیژن در مصاحبه مطالبی عنوان کرده است (بی‌شک ناخودآگاه) که به آسانی می‌توان از آن حکم بر عدم ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی داد.

اکنون صحبت بر سر آن است که چه عواملی در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشت:

۱. وضع مبارزاتی توده‌ها: اگر مبنا کتاب رفیق مسعود باشد و خود رفیق «خ» هم به آن اشاره می‌کند، همه می‌دانیم که با توجه به یک سری عوامل در گذشته توده‌ها در حالت رُکود و خُمود قرار داشتند و مبارزات خودبخودی بسیار پراکنده و کم وسعت بود.

۲. حالات روانی: اگر منظور حالات روانی توده‌ها باشد - که منطقاً همین است - در آن موقع توده‌ها آمادگی پذیرش آگاهی سیاسی را نداشتند، نسبت به روشنفکران انقلابی بدبین بودند، خود را ضعیف و دشمن را قوی می‌پنداشتند، روحیه یأس و تسلیم داشتند و...

۳. خصلت رابطه توده‌ها با پیشاهنگ: اساساً باید از جدایی پیشاهنگ با توده سخن گفت. وضع و موقعیت دشمن: دشمن از ثبات نسبی برخوردار بود، ارگانهای سرکوب و بطور کلی تمام ارگانهای مربوطه‌اش با قدرت و متمرکز بودند...

۴. عامل چهارم وضع پیشاهنگ - پیشاهنگی وجود نداشت، مردم فقط حزب توده را می‌شناختند که هیچگونه گرایشی نیز نسبت به آن نداشتند، گروه رفیق مسعود هنوز به بیرون از خود نپرداخته بود و با تدوین مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک به بیرون از خود پا نهاد (البته من مدعی نیستم تمام عوامل را شرح دادم. می‌توان تمام آنچه را که رفیق مسعود در این رابطه می‌گوید مبنا قرار داد، در اینمورد مناقشه‌ای نیست. اصل مطلب چیز دیگری است).

بسیار خوب، اینها عواملی بودند که در «تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند». بنابراین هرگاه این عوامل تغییر یابند، دیگر نمی‌توان از همان خط مشی مسلحانه صحبت کرد، ولی آیا عوامل فوق بعد از قیام ۲۱-۲۲ بهمن تغییر نکرده‌اند؟ همه می‌دانند که تغییر کرده‌اند. پس دیگر چه ضرورتی برای مبارزه مسلحانه از لحاظ فوق وجود دارد؟ یا حداقل اکنون در تعیین خط مشی مسلحانه عوامل فوق چه نقشی دارند؟ و اگر این عوامل دائماً متغیرند، چگونه می‌توانند در تعیین خط مشی، در تعیین راهی که باید به پیروزی انقلاب، به سرنوشتی ارتجاع، به تصرف قدرت سیاسی... بیانجامد، نقش ایفا کنند؟ ولی اینها سخنان تازه‌ای نیستند، دیروز بیژن جزنی تحت نام رفیق مسعود از «ضرورت این عوامل» در تعیین خط مشی

مسلحانه سخن می‌گفت و امروز رفیق «خ» برای اثبات حلول روح بیژن در مصاحبه آنرا به رفیق مسعود نسبت می‌دهد و به هر حال هر چه انجام می‌گیرد، تحت نام رفیق مسعود کبیر است. لازم است رفقا به نقل‌قولهای زیر از بیژن جزنی تحت عنوان «مبارزه مسلحانه چه ضرورتی دارد» توجه کنند و ببینند آیا روح بیژن جزنی در خود مقاله «نقدی بر مصاحبه» زنده نشده است؟

«پیش از آنکه بخواهیم به این مسئله خاص پاسخ دهیم، بگذارید ببینیم اصولاً چه عواملی شکل مبارزه را تعیین می‌کنند.... به نظر ما برای تعیین شکل مبارزه در یک مرحله معین از جنبش باید عوامل متعددی را مورد بررسی قرار داد که عمده‌ترین آنها عبارتند از: ۱. موقعیت اجتماعی و اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه، تعیین مسیری که جامعه می‌پیماید ۲. موقعیت اجتماعی - سیاسی جامعه که عامل تعیین تضاد عمده جامعه، شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و امپریالیسم، میزان قدرت و سازمان‌یافتگی رژیم، کمیت و کیفیت جریانها و سازمانهای مبارز خلق می‌شود. ۳. موقعیت روحی توده‌ها، میزان تحرک، جسارت و روحیه تعرضی آنها (و یا روحیه تسلیم و ناامیدی آنها). ۴. سنتها و اشکال مبارزاتی که مردم در گذشته تاریخی نسبتاً نزدیک در مبارزه با دشمنان خود به کار بسته‌اند. ۵. موقعیت سیاسی جهانی و منطقه‌ای...»

آیا سخنان رفیق «خ» با کمی تغییر همان سخنان بیژن جزنی نیست و آیا جزوه مسعود به دلیل آنکه برای تعیین خط مشی فقط به عوامل ثابت و پایدار جامعه توجه دارد، ناقص و حتی غلط نیست؟ بیژن جزنی به یک معنا حق دارد که در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه عوامل ناپایدار مختلفی را ردیف کند، چون او فقط «مرحله معینی از جنبش» را در نظر دارد و الا با کدام معیار می‌توان عوامل فوق را در تأیید مبارزه مسلحانه موردنظر چریکهای فدائی خلق به حساب آورد (و مثلاً گفت اگر توده‌ها روحیه یأس و تسلیم‌طلبی دارند، باید مبارزه مسلحانه کرد و اگر صاحب روحیه پرشور مبارزاتی هستند، مبارزه مسلحانه نکرد)، ولی چرا رفیق «خ» می‌گوید عوامل به شیوه بیژن جزنی افتاده است؟ رفیق «خ» حتی بعد از برشمردن این عوامل می‌گوید عامل اساسی، چگونگی وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضدانقلابی است که تازه آنهم تعیین‌کننده «تاکتیکهای انقلابی» است.

آیا رفیق قصد داشته است تمام معلوماتی که در مورد چگونگی تعیین تاکتیک کسب کرده است، بر سر مصاحبه در رابطه با تعیین خط مشی مسلحانه پیاده کند؟ بسیار خوب، در رابطه با تعیین این یا آن تاکتیک، در شرایطی مشخص با توجه به وضعیت سیاسی جامعه و مسلماً منطبق بر استراتژی باید باشد، توازن قوا بین نیروی انقلاب و ضدانقلاب را باید در نظر داشت، ولی اینجا صحبت بر سر تعیین خط مشی انقلاب است. مگر وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضدانقلابی در تمام طول پروسه ثابت است که از روی آن بتوان خط مشی انقلاب را مشخص کرد؟

به هر حال، به نقل قول فوق از کتاب نبرد با دیکتاتوری برگردیم. از آن این نتیجه هم به دست می‌آید که بیژن جزنی در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه فقط یک عامل دیکتاتوری را در نظر ندارد، بلکه همانند رفیق «خ» عوامل مختلف را برمی‌شمرد...

ولی مطلب دیگری نیز از مقاله رفیق «خ» باید مورد توجه قرار بگیرد تا انطباق نظرات رفیق با بیژن جزنی در این مورد روشن شود. رفیق «خ» می‌گوید: «دیکتاتوری یکی از عواملی است که در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت». کدام دیکتاتوری؟ همان دیکتاتوری مورد نظر ما؟ دیکتاتوری‌ای که از حاکمیت امپریالیستی منفک نیست؟ یعنی در رابطه با «وضعیت جامعه» و «وضعیت سیاسی جامعه»

مفهوم می‌باید و بر «وضعیت مبارزه ضدامپریالیستی و طبقاتی جامعه» و «وضعیت پیشاهنگ» تاثیر می‌گذارد؟ دیکتاتوری‌ای که به دلیل جدا نبودن از حاکمیت امپریالیستی در رابطه با «شیوه نهائی حل تضاد خلق و امپریالیسم» قرار می‌گیرد؟ نخیر! اگر اینطور بود، دیکتاتوری دیگر در کنار ۵ عامل، عامل ششمی نبود، بلکه این همان دیکتاتوری قائم به ذات است که بیژن جزنی از آن نام می‌برد، این همان دیکتاتوری‌ای است که خود مستقلاً «یکی از عواملی است که در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت».

بنظر می‌آید رفیق «خ» از تشریحی که در کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» در رابطه با وضع مبارزه ضدامپریالیستی جامعه - حالات روانی توده‌ها، وضعیت پیشاهنگ، خصلت رابطه توده‌ها با پیشاهنگ، وضع موقعیت دشمن - صورت گرفته، این استنباط را دارد که گویا مبارزه مسلحانه به عنوان هم استراتژی و هم تاکتیک صرفاً با بررسی اوضاع آنروزی جامعه تعیین شده، در حالیکه اگر کتاب رفیق مسعود صرفاً به این بررسی محدود می‌شد، نه از مشی و نه از استراتژی و تاکتیک نمی‌توانست سخنی در میان باشد، آنچه در این کتاب مورد بحث است، تعیین راه برای انقلاب ایران است و به این دلیل عوامل ناپایدار بهیچوجه نمی‌توانست در تعیین این راه مبنا قرار بگیرد. در مورد بقیه مطالبی که در مقاله رفیق «خ» آمده، بعداً برخورد خواهیم کرد.

با ایمان به پیروزی راهمان

(ر) ۵۹/۹/۱۲

رفیق نویسنده مقاله از چریکهای فدائی خلق ایران

ضمیمہ

برما چه گذشت ؟

(تحلیلی از انشعاب تحمیلی سال ۶۰)



جلد دوم

به خاطره
چریک فدائی خلق
رفیق شهید حسین رکنی
تقدیم میشود *

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
بهمن ماه ۱۳۶۲

فهرست

۱ - زندگینامه چریك فدائى خاى رفیق شهید	
حسین ركنى	(الف)
۲ - مقدمه	(و)
۳ - در باره (مصاحبه یا رفیق اشرف)	۱
۴ - اصلاحات و انتقادات به (مصاحبه یا رفیق اشرف)	۵
۵ - در رابطه با جزوه رفیق (د) " انتقاد از جزوه مصاحبه با "	۲۵
۶ - پاسخ به " در رابطه با جزوه رفیق (د) (انتقاد از جزوه) "	۳۵
۷ - در مورد نقد رفیق (د) " بر مصاحبه با رفیق اشرف "	۵۵
۸ - نامه رفیق (چ) در باره " جبهه شمال "	۷۱
۹ - نقد دیدگاههای " مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی " (مقاله اول)	۷۹
۱۰ - پاسخ به مقاله رفیق (خ)	۹۴
۱۱ - نظری به نقد رفیق (خ) از مصاحبه	۱۲۲
۱۲ - نقد دیدگاههای " مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی " (مقاله دوم)	۱۳۰
۱۳ - مبارزه آیدئولوژیک یا جنگ با دشمنان سازمان	۱۴۲
۱۴ - فهرست انتشارات چریکهای فدائى خلق ایران	

نقد دیدگاههای "مباحبه با رفیق اشرف دهقانی"

(مقاله اول)

"از خسر است که کلان برمیخیزد" - لنین

رفقا! باید نسبت به مسائل ایدئولوژیک و سیاسی حساسیت فوق العاده نشان دهیم. چریکهای فدائی خلق همواره به مبارزه ایدئولوژیک اهمیت داده و عمق وحدت آنها از همین امر برمیخاست. و بنظر من یکی از دلائل این امر است که چرا برخی از بازماندگانشان توانستند در موضع چریکهای فدائی خلق باقی بمانند. متأسفانه رفقای ما کم کم این خصیصه خوب را از دست میدهند. بهر حال، در آنچه که مورد سهل انگاری رفقا قرار گرفت، نویسنده این سطور هم سهم است. و از نظر من این گناهی نابخشودنی است، و تصور میکنم آنچه که از لنین آورده شده، توجه به مسائل اساسی را بصورت غول آسا جلو میدهد.

دو نکته را باید تذکر دهم، در این نوشته دو مسئله دیگر که از نظر من تا حدی جای بحث جداگانه و مفصل تری را دارد، اشاره نشد: یکی معیار تعیین ماهیت دولت است که اگر چه به توافق رسیدیم، ولی بهتر است با ریزه کاری بیشتری مورد بحث قرارگیرد و دیگری درباره شعار مستقل طبقه کارگر که امیدوارم بحث در این مورد نیز هر چه زودتر آغاز گردد. در ضمن برخی از جزئیات، بخصوص از برخی قسومولبتدیها که میتواند مورد جروب بحث باشد، چشم پوشی بعمل آید.

"اصل این است که در باره مسائل ایدئولوژیک باید سختگیر بود"

اساسی ترین اشکال "مباحبه"، خط سیاسی ایدئولوژیک - سیاسی آن است بنظر من روح بیژن حزنی در این مصاحبه زنده میشود، ولی باز هم تحت نام مسعود. گوئی این تکرار دوباره کاری است که بیژن آغاز

کرده بود . و بیشک برای جریکهای فدائی خلق ایران که برای چندین سال انرژی خود را صرف مبارزه با آن ایده‌های انحرافی در درون مبارزه مسلحانه نمودند ، این امر تا سفاک است . و باعث تضعیف سنگرهای ایدئولوژیک آنها میگردد . اما ابتدا اجازه بدهید به بررسی اصلی ترین خطوط بپردازیم :

۱- تبیین " مصاحبه " از ضرورت مبارزه مسلحانه ، یک تبیین نادرست است زیرا این سؤال و جواب دقت کنید :

" س- ببخشید ، ممکن است پیش از ادامه خطوط اساسی تئوری مبارزه مسلحانه را که این روزها خیلی از آن صحبت میشود تشریح کنید .

ج- با کمال میل ، و اساسا این را برای ادامه صحبت لازم میدانم . تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما خصوصا پس از " انقلاب سفید " بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد ما مسلط شده ، قرار دارد و توضیح میدهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم ، شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد و دهها بار سیاه‌تر از فاشیسم میباشد که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ میکند که هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمیتواند بسط یافته ، از حالت محافل روشنفکری خارج گردد . لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی ، یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساساً تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی میتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر ، بدون تکیه به قهر میتوان سازمان سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود ، غیر ممکن است . و برای این مطالب چه دلائلی بارزتر از خود واقعیت است . بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی - نظامی بوجود میاید که لازمه تحقق آن است "

خطوط اساسی مبارزه مسلحانه چنین میشود :

« صفحه ۵ و ۶ " مصاحبه " - چاپ دوم (شماره دوم)

الف - بعد از " انقلاب سفید " بورژوازی وابسته کاملاً به اقتصاد ما غالب است .

ب - شکل حکومتی بورژوازی وابسته به امپریالیسم ، دیکتاتوری سیاه است .

ج - نتیجه گیری عملی : لذا هرگونه مبارزه با تکیه به عالیترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه نظامی باید انجام شود .
در اینجا طبق معمول و همانطور که برای بسیاری از هواداران اولیه جنبش مسلحانه مطرح بود و بعدها بیژن جزنی آنرا با اصطلاح تغریزه نمود ، ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در دیکتاتوری وحشیانه حکومت نهفته است .

بنظر من " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک " این اعتقاد را ندارد و من فکر میکنم این مسئله صراحتاً در اثر مزبور آمده است ، ولی متأسفانه نه بصورت کاملاً صریح ، اما حتی در آثار اخیر سازمان ، از جمله " نقدی بر گزارش به خلق " بر این نظر خورده گرفته شده است .

در هر حال ، تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک همچنان باقی مانده است ، اما بطور مختصر و لااقل بصورت طرح گونه ، عوامل مختلفی را که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند ، بیان کنم :

۱ - وضعیت اقتصادی جامعه .

۲ - وضعیت سیاسی جامعه .

۳ - وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع

مبارزاتی توده ها - حالات روانی - خصلت رابطه توده ها با پشاهنگ وضع و موقعیت دشمن) .

۴ - وضعیت پشاهنگ .

۵ - شیوه نهائی حل تضاد بین خلق و امپریالیسم .

وقتی ما در تحلیل ساخت اقتصادی به این نتیجه میرسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم میکنیم، آنوقت طولانی بودن جنگ را نتیجه میگیریم و خود این طولانی بودن جنگ جزو عواملی است که بما اجازه میداد تا مبارزه مسلحانه را در آن شرایط نه فقط بعنوان یک تاکتیک، بلکه بعنوان استراتژی هم تعیین کنیم. وضعیت بالفعل پیشاهنگ، نیروی بالفعل آن، توانائیهای بالفعل آن و خلعت رابطه او با توده‌ها در انتخاب مبارزه مسلحانه بعنوان هم استراتژی، هم تاکتیک دخالت داشت، و همچنین رکود و خمود توده‌ها و سوابق مبارزاتی خلق ما و نتایج حاصل از آن مبارزات باز هم در انتخاب مبارزه مسلحانه بعنوان شکل اصلی مبارزه نقش ایفاء مینمود.

بنابراین توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه براساس یک عامل، بدون در نظر گرفتن عوامل دیگر نادرست است. دیکتاتوری یکی از عواملی است که در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت.

ممکن است گفته شود، ما میخواستیم عامل اساسی را تعیین کنیم، اتفاقا نکته در همین جا است که از میان این عوامل، هیچکدام نمیتوانند عامل اساسی باشند، بلکه عامل اساسی چگونگی وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضدانقلابی است. این عامل است که تعیین کننده تاکتیکهای انقلابی است و تمام عوامل یاد شده در متن این دو قابل بررسی هستند.

مثلا وقتی ما از سرکوب سیستماتیک رژیم منفور شاه صحبت میکردیم و یا وقتی عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی را به دیکتاتوری شاه و تبلیغات جهنمی او نسبت میدادیم، در حقیقت به چگونگی توازن نیروهای خلقی و ضدخلق اشاره مینمودیم.

بنظر من حملاتی که از "صاحبه" نقل شد، مبارزه مسلحانه را

فقط در رابطه با دیکتاتوری سیاه تبیین میکند و این همان چیزی است که بیژن جزنی برجسته‌ترین نماینده آن بوده است. این موضع درست بعلت نادرست بودن خود، موضع ما را در مبارزه ایدئولوژیک تضعیف میکند و در ثانی موجب آن میشود که ایده‌های بیژن جزنی از طریق ما و زیر نام رفیق مسعود، همچنان به حیات خود ادامه دهد. *

۲ - " مصاحبه " تضاد عمده را تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه میدانند و این دقیقا همان تز بیژن جزنی است. صفحه ۲۵ را بخوانید، اینگونه نوشته شده است:

" ج - بلی خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد، تا وقتی شاه بود، این مبارزه بصورت مبارزه با حکومت شاه متجاسمی میشد. " **

* - البته نکات دیگری هم از همین سطور (آنچه که از مصاحبه نقل شد) میتواند مورد بحث قرار گیرد اما فعلا فرصت آن نیست تا به جزئیات پرداخته شود و هدف آن است که خطوط اساسی بررسی گردد به همین جهت از آن مباحث صرفنظر میکنیم و این شیوه را در بقیه موارد نیز ادامه خواهیم داد. *

* - در دنباله این مطالب تزهائی ارائه میشود که سراپا نادرست است. حداکثر اینکه بسیار بسیار بد بیان شده است و تنها با تعبیر و تفسیرهای فراوان میتوان آنرا توجیه نمود. مثلا اپوزیسیون درونی هیئت حاکمه را در کنار خلق قرار میدهد. این نادرست است. وقتی نیروئی در کنار خلق قرار میگیرد که منافع اساسی مشترکی با خلق داشته باشد. اپوزیسیون درونی هیئت حاکمه هیچ منافع مشترکی با خلق نداشته فقط میخواست از نیروی خلق و با فریب توده‌های تحت ستم برای برکناری شاه استفاده کند. بنظر میرسد بار دیگر ایده بیژن جزنی خود را نشان میدهد. تنها به یک شرط میتوان اپوزیسیون درونی هیئت حاکمه را در کنار خلق قرار داد و آن این است که قبول کنیم در آن مرحله تضاد عمده جامعه ما، تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه است و در نتیجه هر کس در مقابل دیکتاتوری شاه قرار گیرد، در صف خلق جای میگیرد. برای کسانی که با ایدئولوژی " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی هم تاکتیک " آشنائی دارند روشن است که هیچگاه رفیق مسعود قضا را به این شکل نمیدیده.

شاید این جمله بخودی خود قابل توجیه و تفسیر باشد . ولی جملات بعدی کاملاً روشن میسازد که این تز هیچ تفاوتی با تز " هرمتضاد " بیژن جزنی ندارد . بیژن میگفت : تضاد خلق و امپریالیسم در مراحل مختلف خود را در یکی از این وجوه نشان میدهد ، مثلاً در این مرحله (در آن مرحله) تضاد بین خلق و دیکتاتوری فردی شاه تحلی تضاد بین خلق و امپریالیسم است و در نتیجه تضاد عمده است .
به این جملات دقت کنید :

" س - یعنی شما میگوئید جنبش با شکست روبرو شد ؟ ج - بهیچوجه ، من به آینده بسیار خوشبینم . خلق باید بداند که هنگامی که به مبارزه جدی برمیخیزد ، همه دشمنانش متحد میشوند و همه سلاحها و شیوه های مبارزه خود را صیقل میدهند و در مقابل وی قرار میگیرند . خلق ما بالاخره میبایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلی حائل شده بود ، از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر شده است" . (ص ۲۶ و ۲۷)

رفقا ؛ روی سطوری که بر آن تاکید شده است دقت کنید . " خلق ما بالاخره میبایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته است " . امروز چه روزی است ؟ روزی است که " شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلی حائل شده بود ، از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر شده است " .

خوب ، طبق تعاریف ساده و رایج ، تضاد عمده ، تضادی است که حل تضاد اصلی منوط به حل آن است . در حقیقت جملات بالا این را میگویند : برای آنکه مبارزه قطعی را آغاز کنیم ابتدا میبایست شاه را بیرون میراندیم . جملات بالا این را میگویند : شاه را بیرون راندیم - اکنون نوبت آمریکا است و مبارزه قطعی تازه آغاز شده است (البته در متن میگوید نزدیکتر شده است) . میبینید که باز هم به همان تز معروف بیژن جزنی میسریم ، یعنی به تز عمده بودن تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه .

حتی این جواب که " نه ، من اعتقاد ندارم که جنبش شکست خورده است " بر منطقی غلط استوار است ، نه بر منطقی درست . از آنجا جنبش شکست نخورده است که ابتدا میبایست شاه را انداخت ، بنا براین ما در آن مرحله پیروز شدیم و سرنگونی شاه یک پیروزی مرحله‌ای بود و اکنون زمان مبارزه جدی و قطعی فرا رسیده است . فکر نمیکنم این منطق و شیوه تفکر از آن رفیق مسعود باشد .

۳ - آنچه که درباره ایثار تاریخی پرولتاریا گفته میشود باز هم حامل نظرات بیژن است . به این جملات دقت کنید :

" میفهمید ، گمان نکنید که ما نمیفهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات میدادیم ، کاملاً آنچه را که رخ داد پیش بینی میکردیم . ایثار تاریخی پرولتاریا و بزرگ منشی این طبقه در همین است که بند از پای دژخیمان خویش باز میکند ، در حالیکه خود همچنان در اسارت قرار دارد ، وقتی بفکر باز کردن زنجیرهای پای خود میافتند که دیگر همه را از اسارت رهانیده باشد و چاره‌ای هم جز این ندارد که فداکار و با گذشت باشد " . (صفحه ۵۲ و ۵۳)

" گمان نکنید که ما نمیفهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات دادیم " همانطور که از دنباله آن معلوم میشود ، سطر مذکور دال بر حرکتی آگاهانه از جانب پرولتاریاست این واقعیت ندارد . حقیقت این است که پرولتاریا در جریان انقلاب حرکتی آگاهانه به مفهوم مارکسیستی آن - نداشته است و ثانیاً اینکه هیچ نماینده سیاسی واقعی نیز نداشته ، اما نمیخواهم بر این قسمت از مسئله تاکید کنم ، تاکید من بیشتر بر مسئله دیگری است :

گفته میشود که ما میفهمیدیم که چه کسانی را از اسارت نجات میدادیم و در دنباله آن از ایثار و گذشت پرولتاریا و چاره‌ناپذیری آن صحبت میمان می‌آید یعنی در حقیقت آن یک مرحله ضروری بود که میبایست از سرگذرانند و ما مجبور بودیم که آنرا از سر بگذرانیم ، شرایط تاریخی طوری بود که نمیتوانستیم هژمونی خود را اعمال کنیم و در این راه نیز چاره‌ای نبود . بار دیگر تضاد عمده بیژن چرنی خود را

نشان میدهد ، حتی با انکار هژمونی پرولتاریا .

۴ - نظراتی که در باره آیت الله خمینی میآید باز هم از همان دیدگاه آب میخورد گفته میشود که آیت الله خمینی تا قبل از سقوط شاه رهبری مبارزه ضد امپریالیستی را بعهده داشت ، ولی پس از آن آگاهانه پرچم این رهبری را بدور افکند . اکنون این سؤال پیش میآید : آیا آقای خمینی در پروسه مبارزه اخیر خلق ما هیچگاه ضد امپریالیست بوده است ؟ بنظر ما این باایده آثار دیگر ما کاملاً مغایرت دارد .

تا وقتی که مبارزه ضد امپریالیستی در مبارزه با شاه "متجلی" میشد ، آقای خمینی میتوانست این مبارزه را رهبری کند ، ولی اکنون که هنگام مبارزه ای جدی و قطعی نزدیک شده است ، آقای خمینی ناتوان است . در اینجا همانطور که در قسمت دوم اشاره کردیم ، هرگونه مبارزه با شاه بدون در نظر گرفتن محتوای طبقاتی آن ، مبارزه ای ضد امپریالیستی تلقی میشود . مرز بین مبارزه ضد امپریالیستی و توده ها و مخالفت آقای خمینی با شاه مخدوش میشود .

همانطور که مشاهده میشود ، چه در قسمت تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه و چه در تشخیص تضاد عمده و اصلی جامعه ، " مصاحبه " کاملاً و صراحتاً موضع بیژن جزنی را میگیرد و همه جنبش کمونیستی میدانند که این موضع در ضدیت کامل و رویاروی موضع رفیق مسعود قرار دارد .

۵ - برخورد " مصاحبه " با " مذهب " بغایت غیر مارکسیستی -

لنینیستی است و بهیچوجه قابل توجیه نیست :

" برای کمونیستها مبارزه با مذهب بهیچوجه هدف نیست ، بلکه مبارزه با مذهب را فقط در کادر مبارزه طبقاتی انجام میدهند . یعنی در صورت لزوم با مذهب استثمارگران مبارزه میکنند نه با مذهب استثمارشوندگان بهر حال هرگز صرفاً به مبارزه ضد مذهبی نمیپردازند " . صفحه ۳۳

شاید منظوری که در پشت این جملات است بد بیان شده است . ولی بهر حال این احکام ضد مارکسیسم - لنینیسم هستند . کمونیستها اعتقاد دارند :- مذهب افیون توده ها است . زیرا مذهب بیان از خود بیگانگی

انسان است. مذهب با حواله دادن تمام توانائیها و نارسائیها به " مشیت الهی " پراتیک انسانها را از محتوای غنی قابل حصول آن تهی میسازد. سلطه مذهب بر اذهان توده‌ها چون سدی محکم مانع از آن میشود تا آنها توانائیهای بالقوه خود را درک کنند، یا بدرک درستی از انرژی واقعی خود دست یابند و این همه باعث میشود تا انسانها نتوانند از اعمال خود درکی درست بدست آورند و جهان را آنگونه که دگرگون سازند که باید بسازند، که جهان را آنگونه بشناسد که هست و مارکسیسم که یک شیوه علمی تفکر است و همواره در پی آن است تا واقعیت را آنطور بشناسد که هست، نمیتواند برای یک لحظه تفکر مذهبی را قبول نماید. و بهمین جهت این حقیقت دارد که کمونیستها دشمن مذهباند و این فرقی ندارد، چه مذهب استعمار کنندگان باشد، چه مذهب استعمار شونده‌گان.

دو مسئله را نباید با یکدیگر قاطی کرد: اول آنکه نباید مبارزه با مذهب را به معنای ضدیت با نیروی طبقاتی انقلابی که اعمالش دارای لغافه مذهبی است اشتباه گرفت و دوم اینکه ضرورت مبارزه با مذهب را با یک شکل مشخص از آن نباید تداعی کرد. برای کمونیستها مبارزه با مذهب ضروری است، کمونیستها همواره با مذهب بمثابه یکی از اشکال ایدئولوژی مبارزه کرده‌اند و مبارزه خواهند کرد. اینکه این مبارزه در چه شکل مشخصی صورت پذیرد، اینرا دیگر شرایط تعیین میکند.

وقتی ما میگوئیم باید ذهن طبقه کارگر را از تمام توهمات بزدائیم، وقتی از مبارزه ایدئولوژیک در درون طبقه کارگر صحبت میکنیم، وقتی از بالا بردن " شعور طبقاتی " سخن میگوئیم، در همه اینها مبارزه با مذهب نهفته است. ممکن است این مبارزه خود را در اشکالی بروز دهد که محتوای آن تا اندازه‌ای پوشیده باشد، ولی در هر صورت این مبارزه انجام میپذیرد. در شرایط ما این مبارزه از طریق مادی کردن یکسری ایده‌های انقلابی که دارای مبنای ماتریالیستی هستند و خارج کردن ایده‌های مذهبی از مدار پراتیک طبقاتی صورت میپذیرد. در

ظاهر مستقیماً به مذهب حمله نمیشود ، بلکه کوشش میشود تا آنرا به امری خصوصی تبدیل کنیم تا بر اساسی ترین حوزه فعالیت طبقاتی اثر تعیین کننده بگذارد . بعدها با آموزش و پرورش ، انقلاب فرهنگی و غیره با مذهب مبارزه میشود . بنابراین این حکم درستی نیست که ما در صورت لزوم با مذهب استثمارگران مبارزه میکنیم .

۶ - در صفحه ۶۲ اینطور آمده است (اینرا " ستادی " ها هم از موضع خود انتقاد کردند) :

" ولی میدانید که مبارزه صنفی بدون شرایط دمکراتیک تقریباً بی معناست ؟ و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دمکراسی تبدیل میشود . میدانید که مبارزه برای آزادی و دمکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است و تا این طبقه بر نیفتد ، دمکراسی بوجود نمیآید . ملاحظه میکنید با چه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل میشود همین پروسه را دقیقاً در جریان مبارزات یکساله اخیر مشاهده کردید ؟ " .

اینکه مبارزه صنفی بدون شرایط دمکراتیک تقریباً بی معناست ، درست نیست فاکتورها و واقعیات تاریخی برخلاف این گواهی میدهند . حتی در ایران ، علیرغم همان دیکتاتوری سیاه ، مبارزه صنفی طبقه وجود داشت ، اما منحصراً این مبارزه خصلت انفعالی آن بود ، است . مبارزه صنفی برای سرود ویژه مبارزه در رابطه با طرح طبقه بندی مشاغل ، حتی اعتمایات کارگری بدون وجود شرایط دمکراتیک هستند که ایران ما شاهد آن بوده است . مبارزه مسلحانه ، این را که در شرایط دیکتاتوری توده ها میتوانند به مبارزه سیاسی دست بزنند انکار نمیکند ، آن ایده ها که در میان بسیاری از هواداران جنبش مسلحانه رواج داشت و هنوز هم رواج دارد ، یک درک نادرست از تئوری " مبارزه مسلحانه - هم - استراتژی ، هم تاکتیک " است وقتی رفیق مسعود میگوید مبارزه مسلحانه زمینه تمام اشکال دیگر مبارزه است ، پس امکان وقوع وحدت ، امکان مادیت یافتن آن اشکال را قبول میکند . بحث اصلی مبارزه مسلحانه بر

سر رابطه اشکال مختلف مبارزه با یکدیگر و نقش هر یک از آنها در مبارزه ضد امپریالیستی خلق ماست. بحث بر سر این است که اشکال صنفی و یا صرفا سیاسی مبارزه بدون مبارزه مسلحانه نمیتواند راه بجائی ببرد و اینکه تمامی این اشکال باید در جهت تقویت این شکل اصلی بکار افتد و نیروها را هر چه بیشتر باید بدرون شکل اصلی کانالیزه نمود.

بنظر من دو مسئله مهم را باید از یکدیگر تفکیک نمود: یکی پراتیک و دیگری نتیجه پراتیک است. مسئله این نیست که مبارزه صنفی هرگز در جامعه ما نمیتواند صورت پذیرد، بلکه مسئله این است که نتیجه و اهمیت این مبارزه چیست. کارگران اعتصاب میکنند، ولی این اعتصاب سرکوب میشود و بنابراین لااقل طی یک مدتی، نه تنها باعث خیزش پتانسیل انقلابی نميگردد، بلکه باعث دلسردی و رویگردانی هر چه بیشتر آنها از امر مبارزه میشود، بنابراین شیوه مبارزه اعتصابی بخودی خود نمیتواند امر مبارزه را تداوم بخشد.

وقتی ما میگفتیم و میگوئیم شیوه حل تضاد بین خلق و امپریالیسم در جامعه ما جنگ طولانی توده‌ای است، این بدان معنی نیست که توده‌ها خود دست به قیام شهری زنند، ولی خوب نتیجه چه میشود؟

یک تئوری انقلابی، مثل انقلابی و پراتیک انقلابی خود را طوری تدوین میکند که به نتیجه مشخص انقلابی برسد و باید توده‌ها را قانع کند تا برای رسیدن به آن نتیجه از شیوه‌های مشخصی استفاده کنند. مبارزه مسلحانه امکان حدوث و وقوع اشکال دیگر مبارزه را انکار نمیکند و حتی آنرا رد نیز نمیکند، بلکه اعتقاد دارد که بطور کلی نه مبارزه صنفی و نه مبارزه صنفی - سیاسی در شرایط سلطه حاکمیت امپریالیستی نمیتوانند بخودی خود مناسبات آنها را با دولت و حاکمیت تغییر دهد، بلکه شرط چنین تغییری در قبول مبارزه مسلحانه بعنوان شیوه اصلی مبارزه است. بین آنچه که پشاهنگ از قانونمندیهای حرکت جامعه درک میکنند و وظیفه دارد تا منطبق با آن، شیوه‌های تغییر آنها تعیین کند و آنها را به توده‌ها بفهماند و آنچه که توده‌ها مستقل از او انجام میدهند باید

تفاوت قائل شد. پیشاهنگ با درک قانونمندیها به این نتیجه میرسد که تنها از طریق مبارزه مسلحانه میتوان رژیم را درهم شکست و امپریالیستها را بیرون نمود، ولی توده‌هایی که هنوز جذب پیشاهنگ خود نگشته‌اند، الزاما آنگونه عمل نمیکنند که پیشاهنگ میخواهد. مثلا آنها اعتصاب میکنند و در همان شکل از مبارزه برای مدتی در جا میزنند. اینکه اینهمه میگوئیم یکی از وظایف پیشاهنگ ارتقای سطح مبارزه توده است، از همین حقیقت عملی نتیجه میشود. اما توده‌ها در یک پروسه که متناظر با کسب تجربه و عمیق شدن هر چه بیشتر پیوندها با پیشاهنگ و توده است، قول پیشاهنگ را استین را قبول میکنند و رهبری او را میپذیرند. مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشت که مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی بلافاصله به مبارزه نظامی تبدیل میشوند و از نظر عملی نیز در جامعه ما این ترفاقد مبنای مادی است. اما مبارزه مسلحانه این اعتقاد را داشت و تجربیات مبارزه آنها ثابت کردند که شرط ارتقای مبارزه توده‌ها و دستیابی به اهداف مشخص انقلابی در تبدیل اشکال صنفی و یا سیاسی مبارزه به مبارزه مسلحانه است. اینکه در "مباحثه" جریانات یکسال اخیر شاهد مثال آورده میشود، نادرست است.

حالات مختلف عملکرد یک قانون را باید بدرستی تشخیص داد و آنها را از یکدیگر بدرستی تفکیک کرد. وقتی سنگی را به آسمان پرتاب میکنیم و به زمین برمیگردد، در واقع از قانون جاذبه زمین تبعیت کرده است. همین طور وقتی هواپیمائی در آسمان سیر میکند، باز هم از قانون جاذبه زمین تابعیت میکند. منتهی این دو پدیده، دو حالت مختلف از عملکرد قانون جاذبه زمین هستند. هم وقتی اعتصابات و شورشهای مردمی سرکوب میشوند و در پی طوفانی توده فرو مینشینند و هم وقتی که اعتصابات صنفی سرعت به جاریات سیاسی و مبارزات سیاسی به سرعت به مبارزه نظامی تبدیل میشوند، هر دو از یک ضرورت ناشی میشود. منتهی حالات مختلف آن هستند. باید بین آنچه که انسانها باید

انجام دهند و آنچه که انجام میدهند ، تفاوت قائل شد .

مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل نشده ، بلکه تنها در مقطعی از طول پروسه بود که ضرورت خود را بدین شکل نشان داد .

۷ - " وقتی میگوئیم عضو سازمان باید سیاسی - نظامی باشد ، عده ای روتورش میکنند و میگویند نه این درست نیست ، باید فقط سیاسی باشد . مگر سیاسی - نظامی چیزی بیشتر از سیاسی نیست ؟ از این - بیشتر " طبقه کارگر چه ضرری میبیند اگر کادر سازمان علاوه بر مهارت های سیاسی از مهارت های نظامی برخوردار باشد ، ضررش به چه کسی میرسد ؟ " (ص ۶۷)

این استدلال درباره امر مهم همچون امر سیاسی - نظامی بودن سازمان ، استدلالی کاملاً نادرست است . در حقیقت با توجه به جملات بالا ، سازمان سیاسی - نظامی چنین تعریف میشود : سازمانی که افرادش علاوه بر داشتن مهارت سیاسی ، دارای مهارت نظامی نیز هستند . این تعریف بنظر من درست نیست ، سازمان سیاسی - نظامی با عملکرد سیاسی - نظامی و مشی سیاسی - نظامی تعریف میشود ، سازمانی که اهداف سیاسی را اساساً با اتکا به تاکتیک های نظامی پیمن میبرد . البته مسلم است که شرط انجام این وظایف آن است که افراد آن علاوه بر دارا بودن مهارت های سیاسی ، دارای قابلیت های نظامی نیز باشند .

در ضمن ، این استدلال که این بیشتر از آن است و یا اینکه چه ضرری دارد ، ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی مسئله را مخدوش نموده و یک اختلاف بزرگ با اپورتونیست ها را تا سطح یک اختلاف مربوط به مسائل " فنی " پایین میآورد . شاید رفق اطلاع داشته باشند که حتی حزب رنجبران نیز به افراد خود آموزش نظامی میداد ، یعنی واقعا اعتقاد داشت که این امر ضرری ندارد که هیچ ، فایده هم دارد ، ولی معذالك چه کسی سازمان آنها را میتواند سازمان سیاسی - نظامی قلمداد کند .

نتیجه گیری :

از " صحابه " چه میماند ؟ به عقیده من آنچه که در خور اخذ کردن است ، دو شعار " پیش بسوی سازماندهی مسلح توده ها " و " پیش بسوی تشکیل هسته های

مسلح کارگری " است .

بطور کلی " صاحب " مواضع ایدئولوژیک - سیاسی ما را پایین میآورد و وضعیت ما را در مبارزه ایدئولوژیک با اپورتونیستها دشوار میسازد . به همین جهت اعتقاد دارم باید " صاحب " را بکنار نهاد . من بر خلاف این عقیده هستم که " صاحب " را بازگو کننده چریکهای فدائی خلق میدانم . بنیای " صاحب " بر پایه نظرات رفیق - مسعود احمدزاده استوار نیست . به اعتقاد من هنوز هم جزوه " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک " بنیای تفکر چریک فدائی خلق است و فکر میکنم در همین مختصر نشان داده باشم که محتوی و مضمون " صاحب " در خطوط اساسی خود ، در مقابل و ضدیت کامل با اندیشههای " مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک " قرار میگیرد .

نویسنده مقاله از ارتش رهایبخش خلقهای ایوان

با ایمان به پیروزی راهمان

(خ) ۵۹/۳/۱۳